

متن پرسش

بسم رب مهدی صلوات الله علیه هر جا سستی پیش می‌آید؛ و هر کجا به بن‌بست می‌شویم؛ هر موقع که بی‌ثمری مان نفس مان را می‌گیرد و گویا مقصد و افق از پیش چشمان می‌رود، گفته‌اند و شنیده‌ایم و گاه خود نیاز در اندیشه‌مان آن را یافته‌ایم که باید به سرآغاز رجوع کرد. سرآغاز را مجدد به فکر نشست. سرآغاز چگونه است؟ آیا همان است که این شور را در دل ما انداخت که کار و تلاش و مطالعه بی‌وقفه و جهادی ادامه دادنمان است. اینکه شب‌ها را هم نباید خوابید و باید تلاش کرد. این‌ها سرآغازمان بود؟ به خویش که رجوع می‌کنم، می‌بینم که چنین شوری نگاه می‌داشت. اما خوب که به خود و گذشته‌ام رجوع می‌کنم، آن حالت جهادی کار کردن و تدبیر و طی راه و مطالعه و حضوری که سیدعلی‌ها و حاج‌قاسم‌ها در آن مستقر بودند نداشتیم و تمام همت را دست و پا زدن آن‌هم بیهوده و حتی گاه بر ضد تمام حضوری که دنبالش بودم می‌بینم. حال به گل نشسته‌ام. به من بگوئید منی که گاه در خلوت به حداقل اینکه طلب چنین حضوری دارم دلخوش بودم، بگوئید این‌ها طلب بود یا هوسی بیش نبود؟ حا به سرآغاز چگونه بیندیشم که در طی راهی که در طلبش بودم، در عین نرسیدن حتی اندیشه‌ام برای اندیشیدن به سرآغازی_اگر سرآغاز بتوانیم بنامیم آن را_ که از آن سخن گفته‌ام را نیز از دست داده‌ام... به من بگوئید چگونه خویش را به بازخوانی بنشینم...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر می‌آید نباید گمان کنیم آن حالات صرفاً توهم بوده، بلکه نفحاتی است که می‌آید و انسان را در بر می‌گیرد و افقی می‌گشاید و سپس برای حضوری دیگر، خود را عقب می‌کشد. در این مورد خوب است غزل شماره ۱۳۱ ۱۶۱۰۶ <https://eitaa.com/matalebevijeh/16106> را مدّ نظر قرار دهید. موفق باشید